

۳

مثل امام رضا (ع) باشیم

۴

خرگوش شکلاتی موزی

۷

اسب آبی، حیوانی کم‌رو ولی خشن

۸

یک کاردستی بسازیم

خمیازه

نویسنده: فهیمه احمدی
تصویرگر: افسانه مهدیان فر

صبح شده بود. خورشید نورهای طلایی اش را به همه جا پاشیده بود. نگین چشم‌هایش را به زور باز کرد. پلک‌هایش خیلی سنگین بود. نگاهی انداخت و دید خورشید از توی قاب پنجره‌ی اتاقش پیداست... ماما در اتاق را باز کرد: بیدار شدی؟ عجله کن... خواب موندیم. خیلی دیر شده...

نگین خمیازه‌ای کشید و نگاه کرد به بیرون. خورشید داشت خمیازه می‌کشید. نگین به زور از جایش بلند شد. با یک چشم باز و یک چشم بسته، لباس‌های مدرسه و کیفش را برداشت. ماما دوباره در اتاق را باز کرد؛ ماما هم داشت خمیازه می‌کشید: هنوز حاضر نشدی؟

نگین خمیازه کشید: ماما همیشه شما من رو آماده کنی؟ سر میز صبحانه بابا داشت خمیازه می‌کشید و چشم‌هایش را می‌مالید. ماما برای نگین لقمه‌ای نان و پنیر درست کرد. کیف صورتی خال خالی، خمیازه‌ی بزرگی کشید و ماما لقمه را گذاشت تویش. توی آسانسور آقای همسایه طبقه چهارم ایستاده بود. به بابا سلام کرد و نزدیک صورت بابا خمیازه کشید:

والای ببخشید... من تا نزدیکی‌های صبح نتونستم از سر و صدای... بابا میان کلام آقای همسایه خمیازه کشید: بله... بله... ما هم از سر و صدای ساختمان روبه‌رو نخواهیم دیدیم. آسانسور ایستاد...

بابا و آقای همسایه و نگین با خمیازه از هم خداحافظی کردند...

درب پارکینگ باز شد. بابا و نگین با ماشین از خانه بیرون آمدند. ساختمان قدیمی‌ساز روبه‌روی خانه‌ی آن‌ها را خراب کرده بودند تا دوباره بسازند و برای همین دیشب تا نزدیکی‌های صبح کارگرها داشتند آهن از کامیون خالی می‌کردند؛ بابا از جلوی آهن‌ها رد شد و خمیازه کشید. توی مدرسه خانم معلم از بالای عینک گردش نگاه پر از تعجبی به بچه‌ها انداخت. نگین و رؤیا و یکتا با چند تا از پشت سری‌هایشان داشتند خمیازه می‌کشیدند. خانم معلم عصبانی شد: اینجا چه خبره؟

نگین دستش را بلند کرد: خانم اجازه. دیشب...

نگین خمیازه کشید. رؤیا گفت: خانم اجازه خانه ما چند نفر توی یک خیابان هست... دیشب... رؤیا خمیازه کشید. همه کلاس به هم نگاه کردند و کم کم همه خمیازه کشیدند. حتی خانم معلم هم خمیازه کشید. کم کم همه‌ی مدرسه پر شد از خمیازه‌های بزرگ و کوچک! ظهر بود. زنگ مدرسه به صدا درآمد. بچه‌های مدرسه خمیازه‌کشان به سمت خانه‌هایشان به راه افتادند. نگین و دوستش همان طور که خمیازه می‌کشیدند رفتند و رفتند تا به آهن‌های روبه‌روی خانه‌شان رسیدند. آهن‌ها روی هم تلنبار شده بودند و چند کارگر کنار آهن‌ها روی زمین نشسته بودند. آقای مهندس ساختمان از راه رسید، خیلی جدی و بداخلاق نگاهی به کارگرها انداخت و گفت: اینجا چه خبره؟ به کارتون ادامه بدید... کارگرها نگاهی به او انداختند و همگی خمیازه کشیدند. خیابان پر شده بود از خمیازه. درخت‌ها، آدم‌ها، حتی گربه‌های زیر ماشین‌ها همگی داشتند خمیازه می‌کشیدند. آقای مهندس با تعجب نگاهی به دور و بر انداخت و او هم مثل بقیه خمیازه‌ی بلندی کشید. باز هم نگاه کرد و باز هم خمیازه کشید. آن قدر خمیازه کشید و کشید که بالاخره خواب‌آلود توی ماشینش نشست و در حالی که چشم‌هایش را می‌مالید؛ ماشین را روشن کرد و به کارگرها گفت: فعلاً کار تعطیل!



مثل امام رضا (ع) باشیم

نویسنده: زهرا مهربان
تصویرگر: اکرم السادات میرتوانا

حتماً وقتی جمله بالا را خواندید با خودتان فکر کردید که امام رضا (ع) چگونه بوده است که ما هم باید مثل او باشیم. اگر دوست دارید بدانید امام با مردم چگونه حرف می‌زد و با آنها چگونه برخورد می‌کرد، می‌توانید این مطلب را بخوانید. البته این را هم بگویم وقتی ما می‌توانیم مثل امام رضا (ع) باشیم که کارهای خوبی را که او انجام می‌داد، انجام بدهیم.

- ۱ وقتی امام پیش مردم می‌رفت، خود را مرتب می‌کرد.
- ۲ هرگز با زبان، کسی را آزار نمی‌داد. یعنی حرف‌هایی نمی‌زد که موجب ناراحتی دیگران بشود.
- ۳ امام هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد.
- ۴ اگر کسی از امام کمکی می‌خواست و امام می‌توانست به او کمک کند، حتماً به او کمک می‌کرد.
- ۵ وقتی با بقیه مردم می‌نشست، جلو آنها پای خود را دراز نمی‌کرد چون این کار را زشت می‌دانست.
- ۶ اگر امام می‌خندید قهقهه نمی‌زد بلکه خنده‌اش تبسم بود.
- ۷ امام دوست داشت غیر از تمیز بودن وقت روبه‌رو شدن با مردم، خوش‌بو هم باشد.
- ۸ بسیار به دیگران کمک می‌کرد و صدقه می‌داد. امام این کارها را بیشتر در شب‌های تاریک انجام می‌داد.
- ۹ امام به میهمانان خود احترام فراوانی می‌گذاشت.
- ۱۰ او خودش را از دیگران بالاتر نمی‌گرفت و با همه مهربان بود.



حرف‌های شما با امام رضا (ع)

شاید شما هم از آن دست بچه‌هایی باشید که دوست دارید با امام رضا (ع) حرف بزنید. اگر این طور است می‌توانید همین الان دست به کار بشوید و حرف‌هایتان را برای امام بنویسید. کفش‌دوزک هم حرف‌های شما را چاپ می‌کند تا یادگاری برای خودتان نگه دارید. پس منتظر نوشته‌ها و حرف‌های شما برای امام هستیم درست مثل مونا عباس‌زاده ۱۰ ساله کلاس چهارم که این حرف‌ها را برای امام نوشته است:

سلام امام رضا جونم. دعا می‌کنم همه‌ی بچه‌های جهان سالم باشند و دلشون شاد باشه. دعا می‌کنم اگر برایت همسایه بدی بودم، من رو ببخشی. دعا می‌کنم همه مریض‌ها شفا بگیرن و در آینده نزدیک داستان‌ها چاپ شوند. دعا می‌کنم من در آینده دکتر خوبی بشوم و برای مامان و بابام دعا می‌کنم که همیشه سالم باشن. الهی آمین. راستی امام رضا من نقالی هم بلدم.



خرگوش شکلاتی موزی

نویسنده: مریم قدسی

قرار است با کمک بزرگ‌ترها آشپزی بکنیم. برای اولین روز هم قرار است خرگوش شکلاتی موزی درست کنیم.

مواد لازم:

یک پیمانه از تکه‌های شکلات قهوه‌ای، دو قاشق روغن نارگیل یا کره آب شده، چوب بستنی، پاستیل، بادام، شکلات کاکائویی، مارشمالو (نوعی پاستیل) و تکه‌های میوه برای تزئین.

۱ برای درست کردن هر حیوان می‌توانید یک موز را انتخاب کرده و به اندازه هفت سانت از سر موز برش بزنید. یک چوب بستنی را بردارید و به آرامی داخل موز قرار دهید. مواظب باشید تا دقیقاً وسط موز قرار بگیرد. حالا موز را داخل فریزر بگذارید تا سرد و خنک باقی بماند.

۲ تا وقتی که موز سرد و خنک می‌شود، می‌توانید مایع شکلاتی را درست کنید. برای درست کردن یک خرگوش شکلاتی موزی من از تکه‌های شکلات قهوه‌ای استفاده کردم اما شما می‌توانید از تکه‌های شکلات شیری یا هر شکلات دیگری که در خانه دارید استفاده کنید. یک پیمانه شکلات را با دو قاشق روغن یا کره آب شده داخل میکروویو قرار دهید تا شکلات‌ها باز بشوند. یک دقیقه زمان مناسبی است. شما هم می‌توانید امتحان کنید و با دقت نگاه کنید که چه زمانی شکلات‌ها باز می‌شوند باید کار هیجان‌انگیزی باشد.

۳ حالا وقتش است که مایع شکلاتی را خوب هم بزیم تا یک مایع یکدست

داشته باشیم. برای این‌که مایع ما سفت نشود بهتر است ظرف شکلات آب شده را داخل یک ظرف آب گرم قرار بدهیم با این کار، گرمای مایع شکلات از بین نمی‌رود. اگر دیدید مایع شما دوباره سرد شد، دوباره آن را داخل میکروویو قرار دهید.

۴ موز را از داخل فریزر دریاورید و به آرامی داخل مایع شکلاتی قرار دهید تا همه قسمت‌های آن شکلاتی بشود. خیلی هیجان‌انگیز است موز ما حالا شبیه یک بستنی واقعی شده است. دوباره موز شکلاتی را داخل فریزر قرار دهید تا شکلات هم سفت و یخی بشود.

۵ یک ساعت گذشته است و حالا می‌توانید موز را از فریزر خارج کنید. اگر دیدید که شکلات خوب سفت نشده است، دوباره داخل فریزر قرار دهید و کمی دیگر صبر کنید. بچه‌ها برای این‌که موز شکلاتی ما آب نشود، باید خیلی سریع چشم‌ها، گوش‌ها، بینی و دهانش را درست کنیم. شما می‌توانید از هر چیز جالب دیگری که در یخچال خانه پیدا می‌شود برای صورت خرگوش استفاده کنید می‌توانید از بزرگ‌ترها کمک بگیرید.

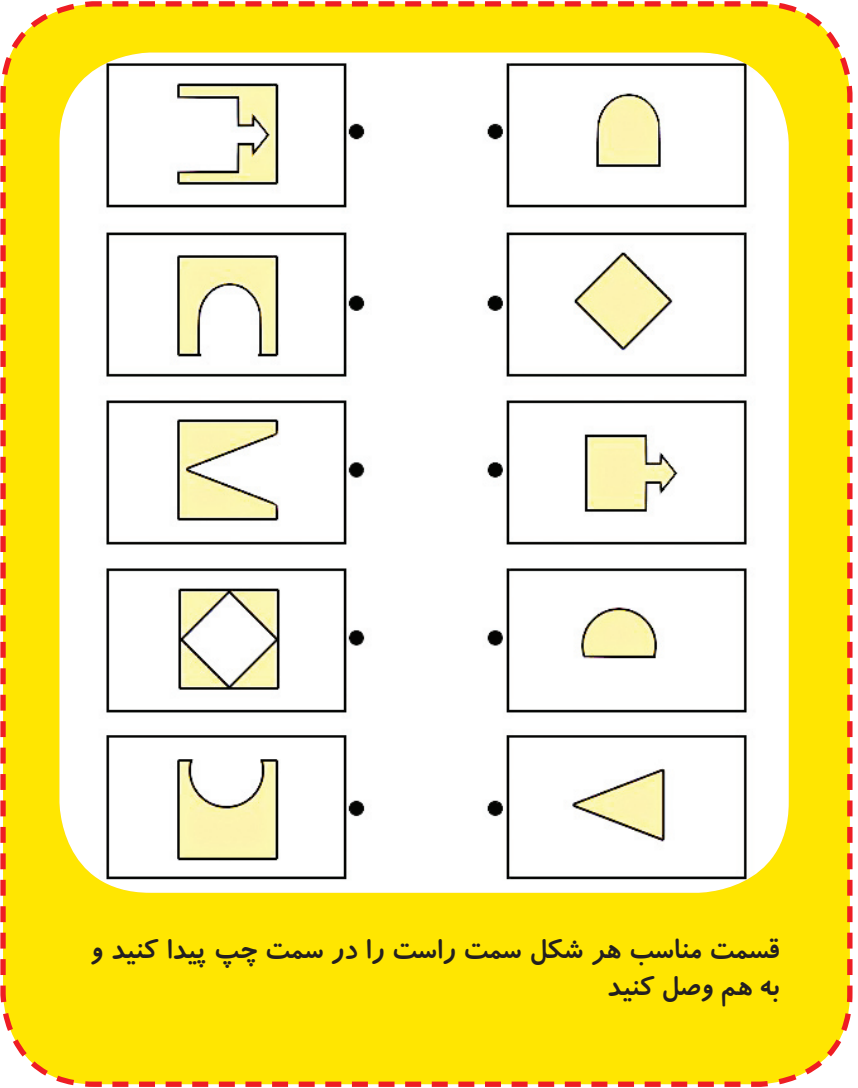
من برای گوش‌ها یک بادام برداشتم و آن را از وسط نصف کردم. برای چشم‌هایش دو تا تیکه شکلات کوچک را انتخاب کردم و آن‌ها را مثل عکس داخل صورتش گذاشتم.

برای گونه‌های خرگوش کوچولوی شکلاتی دو تا مارشمالو را برداشتم و از وسط یک برش کوچک دادم و بعد مثل یک کتاب سعی کردم دوباره برش‌ها را به هم وصل کنم مثل عکس که می‌بینید. چند بار امتحان کنید حتما موفق می‌شوید.

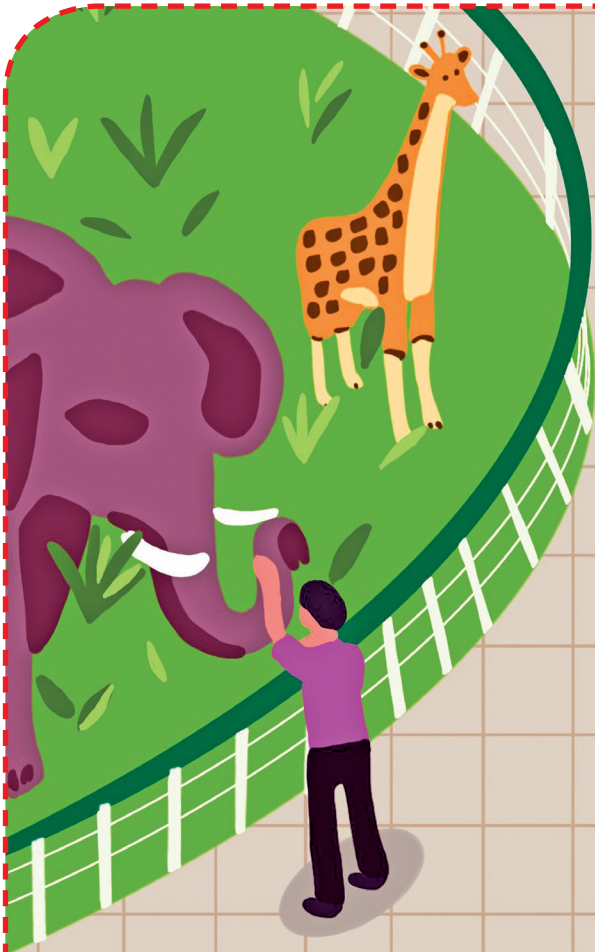
یک تکه کوچک از زردآلو را هم بین دست‌هایش قرار دادم. برای بینی‌اش من یک قطعه کوچک از یک میوه صورتی را انتخاب کردم مثل توت‌فرنگی، اما می‌شود میوه‌های دیگر هم انتخاب کرد.

خرگوش شکلاتی موزی ما آماده خوردن است شما سرآشپزهای کوچولو هم می‌توانید هر حیوانی که دوست دارید را درست کنید و عکس آن را برای ما بفرستید تا به نام خود شما در کفشدوزک چاپ بشود.





قسمت مناسب هر شکل سمت راست را در سمت چپ پیدا کنید و به هم وصل کنید



کمر درد

سپهر سپاهی یونسی

شیر داشت آرام آرام از کنار قفس‌ها رد می‌شد. هیچ کس در باغ وحش نبود، چون آن روز پنج‌شنبه بود و پنج‌شنبه‌ها باغ وحش تعطیل بود. شیر در خروجی را دید و سریع به طرف در دوید که یکهو باغبان باغ وحش جلوی پایش سبز شد. شیر دو راه داشت یا باید باغبان را بخورد و فرار کند یا دستگیر شود. شیر کاری را کرد که به نظرش درست است.

شیر روی صندلی نشسته بود و بازجو روی صندلی رو به رو. بازجو گفت: «چی شد که این کار را کردی؟ کل ماجرا را برایم تعریف کن». شیر نفس عمیقی کشید و گفت: «آن روز نگهبان باغ وحش یادش رفت در قفس من را ببندد من هم از فرصت استفاده و فرار کردم».

بازجو گفت: «خب بعد چی شد؟»

شیر گفت: «می‌خواستم از در خارج شوم که یکهو باغبان جلو راهم سبز شد. سبزرز با دسته‌ای علف، من هم گیاه خوار بودم کمر باغبان را خوردم و از در بیرون رفتم، اما نگهبان‌های باغ وحش من را گرفتند». بازجو گفت: «می‌دانی خوردن کمر باغبان چند سال زندان دارد؟»

شیر گفت: «چند سال؟»

بازجو گفت: «نمی‌دانم. دارم از تو می‌پرسم».

یکهو مردی آمد داخل اتاق بازجویی و گفت: «جناب بازجو باغبان شکایتی نکرد چون حالا که دیگر کمر ندارد کمر درد هم ندارد».





اسب آبی

حیوانی کمرو ولی خشن

مترجم: ثنا مجید نیا



می‌کنند.

نوزادان اسب آبی وقتی به دنیا می‌آیند ۲۲ تا ۵۰ کیلوگرم وزن دارند. فکر کنید که دو مامان اسب آبی به هم می‌رسند و یکی به دیگری می‌گوید: «بچه‌ام هفته پیش به دنیا اومد ولی طفلی خیلی لاغر فقط ۲۲ کیلو وزن داره!»

آن‌ها وقتی کوچک هستند پس از مدتی در آب بودن خسته شده و روی پشت مادرشان سوار می‌شوند و استراحت می‌کنند.

نوزاد اسب آبی داخل آب شیر می‌خورد! هیچ فکر می‌کردید که اسب‌های آبی هم به بچه‌هایشان شیر بدهند، آن هم داخل آب!

اسم علمی آن‌ها هیپوپاتوماس امفیبیوس است که به نظر برای چنین موجود بزرگ و سنگینی اسم مناسبی است.

پس اگر یک اسب آبی دیدید، گول اخلاق خوبش در کارتونها را نخورید و خیلی مؤدبانه از محل زندگی‌اش دور شوید!

اسب‌های آبی بیشتر وقت خود را در آب می‌گذرانند و می‌توانند داخل آب ۳۰ دقیقه نفس خود را نگه دارند. اسب‌های آبی با این همه علاقه به آب، نمی‌توانند شنا کنند چون وزنشان بسیار بالاست، به همین خاطر در دریاچه‌های کم عمق زندگی می‌کنند و در آب به جای شنا کردن راه می‌روند.

اسب‌های آبی اگر مدت طولانی بیرون از آب بمانند پوستشان خشک شده و آفتاب‌زده می‌شوند. باورتان می‌شود چنین موجودات عظیم‌الجثه‌ای پوست بدنشان مثل دست‌های ما انسان‌ها خشک شود!

اسب‌های آبی مامان، خیلی مهربان هستند و بیشتر اوقات در طول زندگی‌شان فقط یک بچه به دنیا می‌آورند و تا ۷ سالگی از بچه‌هایشان نگهداری

همه ما توی کارتونها اسب آبی دیده‌ایم. همان حیوانات تپل و مهربانی که گاهی یک دامن چین‌دار به پا دارند. اما اسب‌های آبی در دنیای واقعی چندان هم مهربان نیستند.

اسب‌های آبی در حیات وحش، کمی گوشه‌گیر و خجالتی هستند، یعنی تا جایی که می‌توانند خودشان را از بقیه حیوانات و بخصوص از انسان‌ها پنهان می‌کنند، اما همین موجودات خجالتی، زمانی که احساس کنند در خطر هستند، یا کسی بدون اجازه به قلمرو آن‌ها یعنی خانه‌شان وارد شده، خیلی خشن و بداخلاق می‌شوند.

اسب‌های آبی ۲ تا ۳ تن وزن دارند و پس از فیل و کرگدن، سنگین‌ترین جانور در خشکی هستند. سرعت دویدن آن‌ها از انسان بیشتر است و حتی می‌توانند از یک دونده المپیک هم جلو بزنند. قدرت دندان و فک اسب آبی، بسیار زیاد است به طوری که قدرت آرواره‌اش از شیر، پلنگ، کوسه و

خرس قهوه‌ای هم بیشتر است.



یک لقمه غذا

طیبه شامانی

در پارک، در جوی خیابان
یک لقمه هم پیدا نکردم
لرزید دست و پایم اما
من با کسی دعوا نکردم

ده تا میوی نرم و آرام
با هم در آمد از گلویم
یک لنگه دمپایی همان وقت
از پنجره افتاد رویم

از لاغری، از بی‌غذایی
امروز یکهو رفتم از هوش
این راز بین ما بماند
من تازگی می‌ترسم از موش

گلدان سمانه

بنت‌الهدی صفری

یک دانه‌ی کوچک
در قلب زمین بود
باران زد و خورشید
تابید به او زود

از خاک در آمد
شد دانه، جوانه
به به چه گلی داد
گلدان سمانه

تصویرگر: نیکو ناصرزاده

یک کار دستی بسازیم

مترجم: رضوان سرپرست

مواد لازم برای تهیه کار دستی مار
چسب مایع
رنگ گواش یا اکریلیک
ماژیک
چشم عروسک
دکمه جفتی
پارچه نمدی قرمز

می‌توانید بلافاصله رنگ آمیزی را شروع کنید.
حالا بدن مار را درست کنید. حالا نوبت این است که مار
را رنگ کنید. سر و بدن مار را با هر رنگی که دوست
دارید رنگ کنید.

وقتی رنگ‌ها خشک شدند می‌توانید با ماژیک آن را
نقاشی کنید. حالا می‌توانید چشم‌ها را روی سر مار
بچسبانید و با نمد قرمز زبان مار را به صورت دوشاخه
برش بزنید و زیر سر مار بچسبانید.

چگونه مار شما می‌تواند حرکت کند؟

حالا نوبت آن رسیده که مار شما حرکت کند. برای این
کار شما نیاز به دکمه جفتی دارید.

به شکل نگاه کنید و قسمت برجسته دکمه را زیر سر
مار و زیر تمام انتهای چوب‌ها بچسبانید.

حالا وقت آن رسیده که قسمت دوم دکمه‌ها را چسب
بزنید. زیر این قسمت دکمه‌ها در وسط قسمت کوچکی

وجود دارد که به چوب متصل می‌شود پس باید آن را
خوب چسب بزنید. حالا دکمه‌ها را به هم چفت کنید.

حالا مار شما می‌تواند حرکت کند مراقب خودتان باشید.

ابتدا سر مار را درست می‌کنیم. سر مار را می‌توانیم
با چوب بستنی درست کنیم. چوب بستنی را به سه
تکه مساوی می‌بریم. اندازه دو تکه انتهایی چوب باید
مساوی باشد.

بهترین روش که بتوانیم دو سر چوب بستنی را به طور
مساوی ببریم این است که یک سر بستنی را ببریم
سپس آن را روی انتهای دیگر چوب قرار دهیم و
دوباره برش بزنیم.

سپس تکه‌های انحنای دار را کنار هم می‌گذاریم و تکه
وسط چوب را روی انتهای صاف قرار می‌دهیم و چسب
مایع می‌زنیم. بعد از چند ثانیه که چسب‌ها خشک شدند

